روزنه

شکاف در جبهه نجات ملی مصر

● گزارش‌هایی نشان می‌دهد که در صفوف اعضای جبهه نجات ملی یعنی مهم‌ترین جبهه مخالف دولت محمد مرسی در مصر شکاف‌هایی به وجود آمده است. این مساله تردیدهایی را درباره توان مخالفان برای رقابت با حزب حاکم به‌ویژه در انتخابات پارلمانی آینده و تاثیر این جبهه بر افکار عمومی جامعه‌برمی‌انگیزد.

جبهه نجات ملی به رهبری شخصیت‌هایی نظیر محمد البرادعی رییس حزب «الدستور» و حمدین صباحی نامزد سابق ریاست‌جمهوری و بنیانگذار «التیار الشعبی» مصر و عمرو موسی نامزد سابق و رییس حزب «کنگره» در کنار السید البدوی رییس حزب «وفد» شکل گرفت و حرکتی اعتراضی را علیه تصمیمات محمد مرسی ترتیب داد. این جبهه درحال حاضر با انتقادات متعدد و اختلافات زیادی مواجه شده به نحوی که بر نقش آن به عنوان یک اپوزیسیون قوی در عرصه سیاسی مصر تاثیر گذاشته است.

عمرو موسی در گفت‌وگوی خود با رادیو الشرق‌الاوسط می‌گوید: ما خواستار تشکیل یک جبهه نجات ملی شدیم و هرگز اجازه نمی‌دهیم که این جبهه فروپاشد. وی می‌افزاید: تنها راه حفظ یکپارچگی سیاسی در درون جبهه است. می‌توان نوعی همکاری بین همه نیروهای سیاسی به وجود آورد تا در انتخابات آینده به صورت یک فهرست واحد جلوه‌گر شوند.

به گفته موسی«اپوزیسیون بخشی از برنامه جمهوری دوم است و نظام باید آن را به رسمیت بشناسد. اگر نظام این نیرو را به رسمیت نشناسد کشور به عقب و به دوران دیکتاتوری باز خواهد گشت. اما بیداری ملت مصر، هرگز چنین چیزی را نمی‌پذیرد. ملت حاضر نیست کسی آزادی‌هایش را محدود کند یا به صورتی برخورد کند که گویی حساب نمی‌شود. ملت مصر هرگز دیکتاتوری یا فروپاشی اقتصادی را نمی‌پذیرد.»

احمد دراج نماینده حزب‌الدستور و یکی از نزدیکان به رهبری جبهه نجات ملی در یک گفت‌وگوی تلفنی با بی‌بی‌سی شایعاتی را تکذیب می‌کند که می‌گوید بین رهبران این جبهه شکاف افتاده و حزب‌الدستور به رهبری محمد البرادعی قصد دارد از این ائتلاف جدا شده و جبهه تازه‌ای را به معیارهای دیگری تاسیس کند.

دراج می‌افزاید: چنین خبرهایی تایید نشده و صحت ندارد و هرکس برای این خبرها سندی دارد، بدون ایراد اظهارات گمراه‌کننده باید آنها را به‌اطلاع همگان برساند.

از طرف دیگر حسام الخولی معاون دبیر کل حزب‌الوفد و یکی از نزدیکان به رهبری جبهه نجات ملی نیز با رد هرگونه شکافی در صفوف این جبهه می‌گوید: اینها حرف‌های رسانه‌ای است و دقت لازم را ندارد. به گفته الخولی توافقی بین رهبران جبهه بر سر مسایل مهم وجود دارد و هیچ‌گونه اختلاف یا شکافی که قابل ذکر باشد در بین اعضای این جبهه به وجود نیامده است.

وقتی از او پرسیده می‌شود که این جبهه قصد دارد با دو فهرست در انتخابات شرکت کند الخولی می‌گوید: تا الان توافق بر سر ارایه یک فهرست بوده که به نمایندگی از جبهه باشد، نه چنانکه رسانه‌ها می‌گویند دو فهرست ارایه شود.

در همین رابطه، حسن نافعه استاد علوم سیاسی دانشگاه قاهره در تحلیل این ماجرا می‌گوید: جبهه نجات ملی بدون توجه به اختلافات داخلی قصد دارد به صورت یک ائتلاف واحد در انتخابات شرکت کند. به گفته وی یکپارچگی اپوزیسیون تنها راه برای این است که نگذارد حزب حاکم بر مجلس آینده کاملا سیطره پیدا کند. از سوی دیگر یکپارچگی این جبهه، موجب تقویت جایگاه آن دربین افکار عمومی جامعه خواهد شد. نافعه همچنین از رسانه‌ها می‌خواهد مسایل را بزرگ نکنند و اقدام به انتشار اظهاراتی نکنند که صحت نداشته و به مصالح عمومی جامعه لطمه وارد کند.

ائتلاف جدید

با این همه خبرگزاری مصری الشرق‌الاوسط به نقل از منابع مطلع اعلام کرد دیدارهایی بین دکتر عبدالمنعم ابوالفتوح رییس حزب «مصر القویه» و دکتر محمد البرادعی و دکتر عمرو خالد رییس «حزب مصر» در خانه ابوالفتوح صورت گرفته که هدف از آن اطمینان یافتن از سلامتی وی عنوان شده، اما در همین دیدارها نحوه مشارکت این گروه‌ها در انتخابات آینده نیز بررسی شده است. به گزارش این خبرگزاری حتی توافق شده، کمیته‌ای برای مدیریت یک ائتلاف جدید و آمادگی برای انتخابات تشکیل شود.

به گزارش این خبرگزاری، ابوالفتوح در این دیدار گفته است که نقش جبهه نجات بعد از به رسمیت شناختن قانون اساسی جدید به اتمام رسیده و گروه‌های دیگر الزامی به همراهی با این ائتلاف به‌خصوص در انتخابات مجلس آینده ندارند.

ابوالفتوح شرط کرده در صورتی به همکاری خود ادامه می‌دهد که وابستگان به نظام سابق (فلول) در بین این جبهه نباشند یا کسانی که از شورای عالی نیروهای مسلح در دوره گذشته حمایت می‌کردند. با این حال محمد البرادعی به دنبال توسعه جبهه نجات است به گونه‌ای که بتواند مانند چتری فراگیر بخش‌های وسیع‌تری از همه نیروهای ملی را تحت پوشش خود قرار دهد.

منبع:بی‌بی‌سی

تردید در فرجام مذاکرات صلح جدی است

ناسیونالیسم سرکوب شده افغانی

نگار حسینی

عکس: AFP

پیچیدگی مذاکرات صلح افغانستان از پیچیدگی جامعه این کشور تبعیت می‌کند. گویا قرار نیست صلح در افغانستان همواره در حال جنگ، از اصول و قاعده‌های معمول تبعیت کند. رسیدن به صلح در افغانستان به اندازه آب و هوای این کشور، کوهستان‌های صعب‌العبور آن و خوی بسیاری از مردمان آن سخت است. پیچیدگی آنجا آغاز می‌شود که دولت افغانستان برای برقراری امنیت در این کشور تلاش می‌کند طالبان را به پای میز مذاکره بکشاند، اما این طالبان چه کسانی هستند، نماینده آنها کیست، چه تضمینی هست آنها که به عنوان نماینده طالبان برای مذاکره می‌آیند، در یک حرکت انتحاری -که بعد از ترور «ربانی» در حافظه افغان‌ها مانده است- مذاکره را به هوا نفرستند... به هر حال گویا تلاش‌های دولت «حامد کرزای» نتیجه داده و بخشی از طالبان که خویی میانه‌روتر دارند خسته از آوارگی در کوهستان می‌خواهند جایی در صحنه سیاسی افغانستان داشته باشند، جایی هرچند کوچک. با این همه باز هم مذاکرات صلح زیر سوال است وقتی «گلبدین حکمتیار»، رییس حزب اسلامی افغانستان و از حامیان طالبان تهدید به کشتن تمامی نظامیان خارجی در افغانستان می‌کند؛ نظامیانی که در حال خروج از افغانستان هستند. به هر حال پیش از هر تلاشی برای صلح باید پذیرفت که اینجا قسمتی از جهان است که ساده‌ترین مسایل در آن پیچیده می‌شود و صلح البته مساله ساده‌ای نیست.

چرا صلح برای افغانستان مهم است؟

بیش از یک دهه از زمانی که نیروهای آمریکایی برای حذف طالبان وارد افغانستان شدند می‌گذرد. این سال‌های طولانی و به فرجام نرسیدن حذف طالبان یک نتیجه بیشتر ندارد: طالبان واقعیت اجتناب‌ناپذیر جامعه افغانستان‌اند، هم از آن رو که متعلق به پشتون‌ها، بخش قابل توجه جمعیت افغانستان هستند هم از آن رو که آنچه به آن معتقدند چیزی است که در متن جامعه سنتی افغانستان بیش از آنکه به نظر می‌رسد ریشه‌دار است. بر این اساس است که دولت افغانستان و البته جامعه جهانی امروز به این باور رسیده است که باید به دنبال راهی برای همزیستی با این گروه بود. ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند تا ابد نیروهایش را در افغانستان نگاه دارد. به علاوه اینکه خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان یکی از وعده‌های باراک اوباما به شهروندان آمریکایی است. تجربه سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۳ نشان می‌دهد نادیده گرفتن طالبان نتیجه‌ای ندارد و برای بازگرداندن ثبات به افغانستان باید به دنبال راهی برای ورود طالبان به عرصه سیاسی افغانستان بود، هرچند تلاش‌ها برای رسیدن به این هدف تا حدی باج دادن به این گروه به نظر برسد اما این‌گونه نیست که تمایل به صلح تنها از سوی دولت افغانستان مطرح شده باشد. هرچند طالبان به دلیل آنکه مواضع روشنی ندارند رویکردشان در مورد صلح نیز چندان قابل اطمینان نیست، اما دلایلی قابل اعتنا برای تمایل آنها به صلح نیز مطرح می‌شود.

چرا صلح برای طالبان مهم است؟

طالبان پیش از حمله نظامی آمریکا به افغانستان در صدر قدرت در این کشور قرار داشتند، در حالی که این روزها در کوه‌ها پناه گرفته‌اند. جاری کردن احکام شریعت در کوچه و بازار و حتی خانه‌های افغان‌ها کجا و فرستادن پیغام صوتی از درون غارها کجا. بیراه نیست اگر بخش‌هایی از این گروه که کمتر تندرو هستند بخواهند باز هم به صحنه سیاسی افغانستان بازگردند. اما از آنجا که صلح برای دولت حامد کرزای بیش از همه چیز اهمیت دارد، طبیعی است که طالبان پیش‌شرط‌هایی برای مذاکره مطرح کنند و دولت به ناچار آنها را بپذیرد. این گروه خواهان اجرای قوانین شریعت در قانون اساسی افغانستان هستند. آنها به حقوق زنان اعتقادی ندارند و به علاوه بر سر خروج نیروهای خارجی از افغانستان اصرار دارند. اینها پیش‌شرط‌های صلح هستند.

در مورد خروج نیروهای نظامی خارجی اقدام‌هایی انجام شده است. وعده داده شده که نیروهای خارجی تا پایان سال ۲۰۱۴ از افغانستان بیرون بروند. کمتر از دو سال به پایان این ضرب‌الاجل باقی مانده است. با وجود اینکه بسیاری معتقدند خروج نیروهای خارجی از افغانستان همان و اشغال کابل توسط طالبان همان، باز هم دولت ناچار است ریسک مذاکره با طالبان را به جان بخرد. این در حالی است که خروج نظامیان برخی کشورها از افغانستان از سال ۲۰۱۱ آغاز شده است.

آزادی زندانیان؛ باج دادن به طالبان یا تسهیل مذاکرات

خروج نیروهای خارجی تنها شرط طالبان برای ورود به مذاکرات صلح نبوده است. آنها خواستار آزادی زندانیان این گروه نیز بوده‌اند. بر این اساس دولت افغانستان اخیرا نزدیک به ۳۰۰ زندانی طالبان را آزاد کرده است. این اقدام دولت از سوی برخی منتقدان باج دادن به این گروه تلقی می‌شود اما دولت افغانستان تلاش می‌کند با آزاد کردن زندانیان طالبان نشان دهد در صدد جلب رضایت این گروه است. دولت افغانستان امیدوار است آزادی زندانیان عضو طالبان پیش از عقب‌نشینی برنامه‌ریزی شده نیروهای نظامی آمریکا قبل از پایان سال ۲۰۱۴، به پیشبرد صلح در این کشور کمک کند.

انتقادات به آزادی زندانیان

این رفتار دولت افغانستان در مواجهه با طالبان البته منتقدانی نیز دارد. «سید جواد حسینی»، رهبر حزب عدالت و توسعه افغانستان براین باور است که با امتیازدهی به طالبان مشکل این گروه در افغانستان حل نخواهد شد. برخی دیگر از کارشناسان نیز همسو با حسینی معتقدند صدها زندانی که تا به حال از زندان آزاد شده‌اند، کمک چندانی به زمینه‌سازی برای گفت‌وگو با طالبان نکرده و مشخص نیست آزادی افرادی که تازه آزاد شده‌اند کمکی به این امر خواهد کرد یا نه.

جدا از این انتقادهای ملایم، آزاد شدن زندانیان مرتبط با مخالفان مسلح دولت از زندان‌ها همیشه انتقادهای تندی را هم در پی داشته است؛ به ویژه وقتی برخی از آزادشدگان دوباره به گروه طالبان مسلح پیوسته‌اند.

چرا گلبدین حکمتیار تهدید می‌کند؟

کمتر از یک ماه پس از نشست مقام‌های افغان و نمایندگان طالبان در فرانسه که بشارت روزهای بهتری برای صلح در افغانستان به همراه داشت، به علاوه اینکه دولت افغانستان اقداماتی برای پیشبرد مذاکرات صلح انجام داده است، روزنامه «دیلی تلگراف» چاپ لندن، ویدیویی دریافت کرد که «گلبدین حکمتیار»، رهبر حزب اسلامی افغانستان در آن بر ادامه جنگ علیه نیروهای بین‌المللی در این کشور تاکید می‌کند. او در این ویدیو نیروهای خارجی را به دیدن صحنه‌ای تهدید می‌کند که موجب خواهد شد اشغالگران هرگز بازگشت و پا گذاشتن دوباره را به ذهن راه ندهند. او هشدار می‌دهد مجاهدان هر نیروی خارجی را که ببینند خواهند کشت و اینکه افغانستان پس از خروج نیروهای ناتو جنگ داخلی خونینی را تجربه خواهد کرد.

هرچند حکمتیار، رییس حزب اسلامی افغانستان است اما دولت آمریکا او را به دلیل حمایت از طالبان و القاعده، تروریست می‌داند. او از سال ۲۰۰۱، همزمان با اشغال افغانستان توسط ارتش آمریکا در جایی نامعلوم زندگی می‌کند. کارشناسان سیاست جهان معتقدند ادبیات توام با تهدید رهبر حزب اسلامی افغانستان ناشی از ناسیونالیسم سرکوب شده افغانی طی سال‌های اشغال است. به بیان دیگر با وجود اینکه نظامیان در حال خروج از افغانستان هستند، هنوز نفرت سالیان از حضور نظامیان خارجی در میان توده‌های افغان به چشم می‌خورد. برخی ناظران بر این باورند که وقتی حکمتیار می‌گوید «تا می‌توان باید سربازان ناتو را کشت» در واقع می‌خواهد به طرفداران خود بگوید که آمادگی برای مذاکرات مشروط صلح و فرستادن هیات نزد حکومت افغانستان، به معنای انصراف او از مخالفت با حضور نیروهای خارجی در این کشور نیست.

به هر حال چنین جهت‌گیری از سوی حکمتیار در حالی عنوان می‌شود که او در دو سال اخیر، چندین هیات نزد حکومت افغانستان فرستاده و پیشنهادهایی برای تامین صلح در این کشور ارایه کرده است.

با چه کسی گفت‌وگو کنیم؟

مذاکره با طالبان اما چندان ساده نیست، دقیقا به پیچیدگی باقی مسایل این کشور. همه چیز در مورد این گروه و در نتیجه مذاکره با این گروه به تعدادی گمانه محدود است. اینکه اساسا وقتی طالبان مشروعیت دولت افغانستان را زیر سوال می‌برند، برای این گروه چه اهمیتی دارد مذاکرات صلح به فرجام برسد. فرض می‌شود طالبان نیز مانند دیگر گروه‌های سیاسی چندان همگن نیستند. بخش‌هایی از این گروه میانه‌روتر از باقی آنها هستند و مثبت بودن رویکرد مذاکرات صلح احتمالا از سوی این گروه مطرح می‌شود. اما هنگامی که از مذاکره با طالبان سخن می‌گوییم؛ در واقع به مذاکره با چه کسانی اشاره می‌کنیم؟ مهم‌ترین موضوع در این‌باره این است که با چه کسی باید گفت‌وگو کرد. هیچ‌کس را نمی‌توان به عنوان نماینده طالبان در مذاکرات صلح به حساب آورد. احتمالا بر همین اساس است که ماجرای تاسیس دفتر نمایندگی طالبان در قطر با حمایت ایالات متحده، عربستان و قطر هنوز به نتیجه نرسیده است. البته تشکیل دفتر نمایندگی طالبان پیش از این در کشورهای دیگر مانند ترکیه نیز مطرح شده بود. به نظر می‌رسد نگرانی از قدرت گرفتن طالبان در دفتر نمایندگی بسیاری را از اساس در مورد تشکیل دفتر نگران می‌کند.

ایجاد دفتر سیاسی طالبان یکی از طرح‌های شورای‌عالی صلح، بعد از ترور «برهان‌الدین ربانی»، رهبر حزب جمعیت اسلامی افغانستان بوده است.

تردید در نتیجه مذاکرات

روند گفت‌وگوهای صلح در نقاط مختلف جهان دنبال می‌شود. قطر، پاکستان، عربستان، انگلیس، آمریکا، آلمان، فرانسه و بسیاری از کشورهای دیگر در جهان و منطقه متناسب با اهداف خود مایلند مذاکرات صلح در افغانستان هرچه زودتر به سرانجام برسد اما با توجه به آنچه امروز در افغانستان می‌گذرد و اینکه طالبان به هیچ‌یک از اصول و قاعده‌های گفت‌وگو پایبند نیستند، در سرانجام نتیجه مذاکرات هنوز تردید وجود دارد.

امید به صلح در کنار خشونت

نسرین رضایی

دهم اکتبر ۱۹۹۴ میلادی بود، درست ۱۸سال پیش که در اوج جنگ‌های داخلی افغانستان، وارد منطقه «سپین بولدک» ولایت قندهار در جنوب افغانستان شدند و نام خود را «تحریک اسلامی طلبای کرام» گذاشتند. شعارشان جهاد با شرک و کفر بود و اینکه هر کس کشته شود به بهشت خواهد رفت. ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ افغانستان را به کل تصرف کردند. در بدو امر افغان‌ها به این گروه خوشبین بودند و گمان می‌کردند، آنها می‌توانند به جنگ‌های داخلی افغانستان پایان دهند. اما این تمام ماجرا نبود. بعد از نسل‌کشی «هزاره» به اتهام کافری، قتل‌عام‌های سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ در ولایت‌های سرپل و بامیان و تخریب بزرگ‌ترین مجسمه‌های ایستاده بودای جهان در بامیان گمان خوب مردمان‌شان تغییر کرد. اوج افراط‌گرایی‌های این گروه، یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بود. حمله تروریستی ۱۱سپتامبر به نوعی طالبان را با یک مشکل جدید روبه‌رو کرد. آمریکا اسامه بن‌لادن رهبر گروه اسلامگرای القاعده را مسوول این حملات دانست و از گروه طالبان خواست تا او را در اولین فرصت تحویل دهد، اما طالبان به هیچ‌وجه حاضر به تحویل اسامه بن‌لادن به آمریکا نشدند. جورج بوش و دولت‌های غربی به گمان‌شان نجات افغانستان در گرو حذف و نابودی کامل این گروه بود. همین تصور باعث شد تا ششم اکتبر ۲۰۰۱ ایالات متحده به افغانستان حمله کرده و طالبان با همکاری اعضای جبهه مخالف طالبان (مجاهدین سابق) شکست‌خورده و حامد کرزای رییس‌جمهوری دولت موقت افغانستان شد. در دوران بوش دیگر خبری از طالبان در افغانستان نبود. حداقل تا سال ۲۰۰۶. در سال ۲۰۰۶ طالبان دوباره اظهار وجود کردند و با حاکمیت افغانستان مخالفت ورزیدند و به بیشتر قسمت‌های جنوب افغانستان به‌ویژه زابل، قندهار و هلمند نفوذ کرده و دوسال بعد اقدام به پیشروی به سمت پایتخت کردند. در غیاب ارتش افغانستان این نیروها توانستند به مرور برای خود کارخانجات اسلحه‌سازی و مهمات‌سازی ایجاد کنند. ضعف بازسازی و فساد حکومتی در بین مقامات جدید افغانستان در کنار میلیون‌ها افغانستانی بیکار بازگشته از ایران و افغانستان، موجب سرخوردگی افغان‌ها شد و گرایش به سمت این نیرو را مجددا افزایش داد. نابود کنیم، مذاکره کنیم، با میانه‌روها مذاکره کنیم، اکنون این همان سیاستی بوده که در مقابل طالبان اتخاذ شده است. آمریکا، آلمان و دیگر کشورهایی که در جنگ ۱۰ساله با طالبان نقش داشته‌اند، در پی یک راه‌حل سیاسی برای پایان دادن به ناآرامی‌های افغانستان بودند و حالا حامد کرزای، رییس‌جمهوری افغانستان از تاسیس دفتر نمایندگی طالبان در قطر با هدف کمک به برقراری صلح در کشورش حمایت کرده است. غربی‌ها بر این باورند که امکان برقراری ارتباط با طالبان در خارج از منطقه مناقشه می‌تواند به روند صلح کمک کند. آلمان در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ هم بین نمایندگان طالبان و ایالات متحده میانجیگری کرده بود. در آن وقت نماینده خاص آلمان مایکل اشتاینر ابتکار عمل را به دست گرفت و یک هیات طالبان را تحت رهبری سیدطیب‌آغا که از نزدیکان رهبر طالبان ملامحمد عمر بودند به شهرک پولاخ در نزدیکی شهر مونشن انتقال دادند تا با نمایندگان وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا ملاقات کنند. افراد طالبان توسط جت خصوصی سازمان اطلاعات خارجی آلمان انتقال داده شده و در یک مرکز مربوط به همین اداره با دو نماینده آمریکا ملاقات کردند. اشتاینر حتی نمایندگان طالبان را به شهر زادگاه خود برد و آنها از یک کلیسای تاریخی هم دیدن کردند. در مذاکرات بین طرف‌ها، مقامات آمریکا در مورد آزادی پنج محبوس طالبان از زندان گوانتانامو صحبت کردند و طالبان هم در مقابل آن درباره آزادی یک سرباز آمریکایی که در سال ۲۰۰۹ به دست آنها اسیر شده بود، سخن گفتند. علاوه بر آن، توافقاتی هم صورت گرفت که طالبان در قطر دفتر سیاسی خود را باز کنند که این عمل می‌توانست در مذاکرات بعدی صلح نقش اساسی داشته باشد، اما به‌دلیل عدم پیشرفت در مذاکرات این دفتر باز نشد. تا پایان سال ۲۰۱۱ این گروه هفت بار به‌طور سری در مونشن و قطر ملاقات کرده و کمیته صلیب سرخ بین‌المللی در زندان گوانتانامو با پنج اسیر طالبان تماس هم گرفته بود. اما در آن وقت رییس‌جمهور کرزای به‌دلیل اینکه حکومتش در این تماس‌ها دخیل نبود، اعتراضات را بر روند مذاکرات آغاز کرد و در حالی که تازه روزنه امیدی برای پیشرفت مشاهده می‌شد، این مذاکرات متوقف شدند. در اوایل سال ۲۰۱۲ طالبان تماس‌ها را کاملا قطع کردند. برلین درباره احیای تلاش‌ها در این راستا تاکنون چیزی نگفته است، اما اشتاینر که اکنون سفیر آلمان در هندوستان است در بهار سال‌جاری گفته بود، میانجیگری دوباره آلمان، در این مذاکرات ممکن است، اما این موضوع به بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در ماه نوامبر موکول خواهد شد. اما بعد از موافقت کرزای برای مذاکره با طالبان، تلاش‌های اخیر حکومت افغانستان برای تماس با این گروه با مشکلات روبه‌رو شد. حکومت کابل توانست نمایندگان طالبان را قانع کند که در دوبی با نماینده شورای‌عالی صلح افغانستان ملاقات کنند. در سند چارچوب اصلی صلح با طالبان که از سوی حامد کرزای تدوین شد، آمده بود مذاکره با طالبان تنها به شرطی آغاز می‌شود که آنها از خشونت علیه شهروندان افغانستان دست بردارند، روابط خود با القاعده را قطع کنند و قانون اساسی افغانستان را که به حقوق شهروندی و آزادی زنان احترام می‌گذارد، بپذیرند. همچنین در این سند آمده بود که روند مذاکرات صلح باید با حمایت پاکستان همراه باشد، زیرا بخشی از اعضای طالبان در این کشور حضور دارند و همراهی نکردن آنها با روند صلح به معنای شکست پیشاپیش آن است. اما تلاش بعدی برای مذاکرات که از سوی ملل متحد هم حمایت می‌شد، به نتیجه نرسید. اما طرف پیش روی کرزای برای انجام مذاکرات صلح با طالبان کیست؟ حامد کرزای می‌گوید: «برخورداری طرف مقابل از یک نشانی دقیق شرط برداشتن قدم‌های عملی به سوی آغاز مذاکرات است.» تلاش برای گفت‌وگو با طالبان دچار موانعی شده‌است. از جمله می‌توان به ترور برهان‌الدین ربانی، رییس‌جمهوری پیشین و رییس شورای صلح افغانستان اشاره کرد. طالبان مسوولیت این رخداد را نپذیرفته ولی این اتفاق به بی‌اعتمادی میان دو طرف دامن زده‌است. برهان‌الدین ربانی رییس شورای صلح با طالبان در ۲۹ شهریور ۱۳۹۰ در اثر انفجار انتحاری در منزل خود کشته شد. در زمان انفجار بمب، تعدادی از اعضای شورای‌عالی صلح افغانستان در منزل او با دو نفر از اعضای طالبان در حال گفت‌وگو بودند که یکی از نمایندگان طالبان، مواد منفجره‌ای را که در دستارش (عمامه‌ای که روی سر می‌بندند) پنهان کرده بود، منفجر کرد. این نماینده طالبان، به واسطه معصوم ستانکزی رییس دبیرخانه شورای‌عالی صلح و رحمت‌الله واحدیار یک عضو این شورا، برای صحبت در مورد تلاش‌های صلح و مذاکره با گروه طالبان به خانه آقای ربانی راه یافته بود. برهان‌الدین ربانی از مخالفان طالبان بود و مدتی قبل از مرگش در سخنانی از طالبان به دلیل استفاده از «کودکان» در حملات انتحاری و درگیری‌ها به شدت انتقاد کرده بود. اما نسخه جدید زمینه‌سازی برای مذاکرات صلح با طالبان این بود که بر اساس آن ایجاد یک کمیسیون بین‌المللی، جهت ایجاد اعتماد بین حکومت و مخالفان مسلح می‌تواند در مساله مذاکرات صلح در افغانستان موثر باشد. با این حال تعداد زیادی از تحلیلگران بر این باورند که یکی از موانع بزرگ سد راه آغاز مذاکرات رسمی صلح، نبود اعتماد میان طرفین است. تعدادی دیگر بر این باورند که مخالفان مسلح به شورای عالی باور ندارند که برای آغاز مذاکرات صلح با طالبان ایجاد شده است. در این میان برخی می‌گویند که اگر دو طرف به دلایل مختلف به یکدیگر اعتماد ندارند پس نیاز به ایجاد یک کمیسیون بین‌المللی وجود دارد که هر دو طرف به آن اعتماد کنند.

دریچه

ادعای بی‌نیازی آمریکا از خاورمیانه

● گرچه عامل اقتصادی همواره تنها انگیزه سیاست آمریکا در خاورمیانه یا سایر مناطق جهان نبوده و عوامل سیاسی و استراتژیک دیگری نیز در این امر دخیل بوده اما آمریکایی‌ها درحال حاضر احساس می‌کنند کمتر از دوران پس از جنگ جهانی دوم مسوولیت حل و فصل منازعات در مناطق مختلف جهان را برعهده دارند. زیرا این امر علاوه براینکه چهره کشورشان را به عنوان یک ابرقدرت مخدوش می‌کند هر روز بر رقبا و دشمنانشان نیز می‌افزاید. از این رو به دنبال کاهش نفوذ و هیمنه خود در سطح بین‌المللی هستند. گذشته نیز نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها نقش روشنی در پایان دادن به جنگ «بوسنی» داشتند حال آنکه منافع اقتصادی چندانی برایشان وجود نداشت. در واقع جنایات وحشتناک «صرب»ها در مرکز اروپا که برای مدت چهارسال استمرار داشت آمریکایی‌ها را در برابر یک مسوولیت بین‌المللی و انسانی قرار داد و باید به عنوان یک ابرقدرت به آن پاسخ می‌دادند. در کوزوو نیز به همین سبک بود و آمریکایی‌ها از استقلال این منطقه پشتیبانی کردند. آمریکا از اواسط دهه پنجاه قرن گذشته به منطقه خاورمیانه روی آورد. به اعتقاد بسیاری نفت یکی از مهم‌ترین عوامل چنین رویکردی بود هرچند توجه آمریکا فراتر از نفت می‌رفت مسایل دیگر را هم در برمی‌گرفت. آژانس بین‌المللی انرژی می‌گوید در سال ۲۰۲۰ آمریکا بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و در سال ۲۰۱۵ بزرگ‌ترین تولیدکننده گاز در جهان خواهد بود و تا سال ۲۰۳۵ در حوزه انرژی خودکفا می‌شود. این بی‌نیازی به دلیل استفاده از شیوه جدیدی برای استخراج نفت از سنگ‌هایی در دل زمین است که آنها را تبدیل به آبشارهای آبی آمیخته به شن کرده و از درون زمین با فشار زیاد به بیرون پمپاژ می‌کند. با این فناوری ایالات متحده که یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان نفت در جهان بوده و درحال حاضر سالانه ۲۰درصد از نیازهایش را از خارج تامین می‌کند به زودی به حدی از بی‌نیازی می‌رسد که دیگر احتیاجی به نفت خاورمیانه نخواهد داشت.

مطابق گزارش آژانس بین‌المللی انرژی، میزان درخواست‌های چین و هند تا سال ۲۰۲۰ حدود ۷درصد افزایش خواهد یافت. از همین‌رو نفت خاورمیانه برای سال‌های آینده مطلوب آنها خواهد بود و در سال ۲۰۳۵ قیمت آن به بالای ۲۱۵ دلار در هر بشکه (در مقایسه با قیمت کنونی که حدود ۱۲۵ دلار است) خواهد رسید. درهمان حال این افزایش تولید نفت در سال‌های آینده متوجه ۲۰ کشور صنعتی جهان نخواهد بود زیرا طبق گزارش این آژانس درخواست برای نفت در بین این کشورها چندان تغییری نمی‌کند اما ۶۰درصد از نیازهای بازار جهانی نفت از سوی چین و هند و کشورهای خاورمیانه مطرح خواهد بود. همچنین گفته می‌شود عرضه نفت به بازار جهانی نیز طی دو دهه آینده به دلیل افزایش استخراج از اعماق دریاها در کشورهای خارج از اوپک روندی روبه رشد خواهد داشت هرچند نیاز به نفت اوپک همواره مطرح خواهد بود. نکته جالب‌تر در این گزارش آن است که تولید نفت عراق به شکل روز افزونی رشد کرده و تا سال ۲۰۳۵ حدود ۴۵درصد از نفت تولیدی اوپک را تشکیل خواهد داد. به این ترتیب عراق به جای روسیه دومین تولیدکننده نفت در جهان خواهد بود. هزینه تولید نفت در کشورهای عراق، لیبی، الجزایر و سایر کشورهای خاورمیانه در مقایسه با سایر کشورها بسیار ارزان‌تر است و همین امر یک امتیاز خاص این منطقه به حساب می‌آید. گفته می‌شود هیچ دولتی نیست که در اعماق خاک خود یا اعماق دریاها و کوههایش نفت نداشته باشد اما آن چیزی که تعیین‌کننده خواهد بود میزان هزینه‌ای است که برای تولید یک بشکه نفت باید صرف شود. به هرحال بی‌نیازی ایالات متحده از نفت خاورمیانه قطعا تاثیر خود را بر سیاست این کشور درباره خاورمیانه خواهد گذاشت. زیرا این منطقه در آینده برای آمریکا اهمیت سابق را دیگر ندارد. توازن فعلی قوا بین دولت‌های منطقه هرچه باشد تحت تاثیر حضور و نفوذ آمریکاست و با زوال نفت و کاهش نفوذ آمریکا می‌تواند دستخوش تغییرات تازه‌ای شود. از این‌رو کشورهای منطقه نیازمند ایجاد ائتلاف‌های جدید و سیستم‌های دفاعی دیگری هستند که در آینده نشان داده خواهد شد. مسوولیت اصلی این توازن قوا درآینده بر عهده ایران، عربستان و عراق خواهد بود. همچنین بازیگران تازه‌ای وارد صحنه خواهند شد. ازجمله ترکیه که به دلایل تاریخی و اقتصادی و جغرافیایی خاورمیانه برایش اهمیت ویژه‌ای دارد. در این میان به نظر می‌رسد وضعیت برای اسراییل نیز متفاوت خواهد بود. رویکرد فعلی آمریکا به اسراییل تابع اعتبارات سیاسی یا اقتصادی نیست بلکه در این جا مسایل دیگری اهمیت دارد. در همین رابطه گروه‌های لابی یهودی در آمریکا همچنان به حمایت خود از اسراییل ادامه خواهند داد. در واقع تاثیر کشورهای عربی بر سیاست‌های استراتژیک آمریکا تا اندازه زیادی وزن خود را از دست خواهد داد. نتیجه اینکه کشورهای متکی بر درآمدهای نفتی باید به تدریج نیاز خود را به نفت کاهش داده و درعوض به منابع دیگری روی آورند. آنها باید به جای نفت در حوزه دیگر سرمایه‌گذاری کنند تا درآینده بتوانند جوابگوی نیازهای خود باشند. اقتصاد واقعی یک کشور زمانی محقق می‌شود که مبتنی بر تلاش‌های تمام ساکنان یک کشور و نیروی تولیدی خودشان باشد نه اینکه صرفا متکی بر منابع طبیعی باشد. سرمایه‌گذاری یکی از بهترین ابزارهای تکامل و ارتباط ارگانیک بین کشورها نیز به شمار می‌رود. این مساله حتی جلوی نزاع‌ها و کشمکش‌های منطقه‌ای را خواهد گرفت. فراموش نکنیم که هدف از تاسیس اتحادیه اروپا بعد از جنگ دوم جهانی مستحکم کردن پیوندهای سیاسی و از بین بردن عوامل وقوع جنگ‌های گذشته بود. جنگ‌هایی که اروپا را در قرن گذشته متحمل خسارت‌های فراوانی کرد. درحال حاضر اتحادیه اروپا با انتخاب پول واحد در سال ۱۹۹۹ به لحاظ اقتصادی نیز در پیوند نزدیک با همدیگر قرار دارند.

منبع:الحیات